

## بالا حصار کابل و رویدادهای تاریخی

سراچه خاص امیر شیر علی خان قرار یکه برخی ربش سفیدها بخاطر دارند و در  
در بالا حصار بالا خانه باغ.  
زیر زمینی باغ  
خو اندن بقیه هادر خندق بالا حصار  
استبل امیر و شوق نگه داری اسپ بر خی اوقات در مجار رت استبل پاد شاهی  
در بالا حصار می نشست چنانچه حینی که جنرال رابرت انگلیس و در زبان زد عوام موسوم  
به (راپت کل) بعد از قتل کمنا ری و تسلیم شدن امیر محمد یعقوب خان از بالا حصار  
و خرابهای رهائشگاه نماینده فرنگی دیدن میکرد هنوز آب خور اسپ هادر دیوار خارجی  
استبل شاهی دیده میشود.

امیر شیر علی خان در بالا حصار کابل سراچه می داشت که بیشتر اوقات حین ملاقات  
های غیر رسمی و دوستانه در آنجا می نشست. به اساس چشم دیدر صورت نگارش سردار  
محمد عباس خان پسر سردار رحمت الله خان که مدتی در کابل رهائش داشت و پسن  
خور انگلیس بود و در دربار امیر شیر علی خان رفت و آمد داشت استبل و سراچه خاص  
هر دو متصل هم قرار داشت و سراچه بر میدان استبل شاهی از یک طرف حاکم بود.  
به اساس یادداشت های سردار مند کور خانه بلندی بود که از بالا بدو سمت شمالی و جنوبی  
خود هفت هفت دهانه با پنجره با به اصطلاح وقت اوریسی داشت. یاد داشت مذکور چنین  
میگوید: در بالا حصار شهر کابل که استبل امیر شیر علی خان بود در آن استبل یک  
مکان ساخته بودند هر جانب او هفت دهانه پنجره اوریسی بود ۴۰۰۰ ازین متن چنین  
بر می آید که به هر طرف سراچه هفت هفت دهانه بوده ولی استبل و سراچه هر دو متصل  
هم بوده یعنی سراچه که شکل بالا خانه بزرگ (هفت دهانه) داشت بالای صحن استبل  
ساخته شده بود که وقت بوقت امیر از دهانه های جنوبی آن که مشرف بر میدان تبیله  
بود اسپ های خود را تماشا میکرد.

پنجره های شمالی این سراچه بطرف شمال بر خندق بالا حصار و آب های کول  
و چمنزارها و نیزارهای قلعه حشمت خان حاکم بود. همین سردار عباس خان در جای  
دیگر از یاد داشت های خود نقل میکنند که امیر شیر علی خان بعضی روزها شامگاهان  
یا شبانه کناره اوریسی سراچه خاص حر مسرای می نشست و از خواندن بقیه ها حظ  
می بردنایب محمد علم خان حاکم ترکستان ازین توجه امیر آگاه شده تعداد زیاد بقیه

در کوزه‌ها نهاده از بلخ به کابل آورد در خندق بالا حصار انداخت. ابن بقیه‌ها نسبت به بقیه‌های کابل خوب‌تر میخواستند.

سراچه که بالا ذکر کردیم به احتمال قریب جایی بود که بعدها امیر پسرش سردار محمد یعقوب خان را در آنجا محبوس نموده و دهنه‌های اوریسی آن را به امیر گل‌میخ زدند و سراچه را تار و پود نمودند به محبس مبدل کردند.

یکی از قصه‌های تاریخی که از زبان قراریکه همه شنیده ایم امیر شیرعلیخان فرزند امیر شیرعلیخان در سراچه خاص تبتله سلطنتی در بالا خانه‌ی موسوم به سراچه خاص در بار میگردان سراچه که شرح خصوصیات

داودشاه خان که بود و چطور آن گذشت هم محل در بار و هم جایگاه مجالس عادی امیر بود در اوقات بیکاری خود امیر و دیگران

به مدارج عالی نظامی رسید در اینجا گردهم نشسته و در ضمن صحبت نقل‌هائی هم میکردند یکی از قصه‌ها که بدست ما رسیده

ارتباط به داودشاه خان دارد که نام وی در قطار جال دوره امیر شیرعلیخان معروف است و مخصوصاً در وقایع دوره کوتاه پادشاهی پسرش چه معاهده گندمک و چه کشته

شدن کیوناری (کمئاری) نماینده مختار انگلیس در بالا حصار دخالت زیاد دارد. چون در جنبش در صفحه هنی بعدی از بن واقعات ذکر می‌شود آمد اینجا قصه‌را که

خود امیر شیرعلیخان در سراچه بالا حصار را جمع به داودشاه خان مذکور نقل کرده است بحیث نمونه یکی از قصه‌های تاریخی امیر درج می‌کنیم: نقل کنند این قصه سردار

محمد عباس خان پسر سردار محمد عثمانخان وزیر شاه شجاع است که در دربار امیر در سراچه خاص بالا حصار رفت و آمد داشت و از گوشه نشینان مجلس امیر بود.

«روزی بخدمت امیر شیرعلیخان من مصنف نشسته بودم. وقت نماز پیشین بود» در بالا حصار شهر کابل که استبل امیر شیرعلیخان بود و در آن استبل یک مکان ساخته»

«بودند هر جانب او هفت دهانه پنجره اوریسی بود و بعضی خوانین و پیشخدمت‌ها هم حاضر» بودند و درین اثنا داودشاه خان سپاه سالار آمده بخدمت امیر شیرعلیخان نشست»

«به بسیار جاء و جلال امیر شیرعلیخان رو بجانب سردار شیرعلیخان قند هاری که پسر» عموی امیر شیرعلیخان بود کرده بیان نمود که این داودشاه را می بینید؟ قصه احوال»

«داودشاه از بن قرار است: که داودشاه در اصل از قوم... خیل غلزائی میباشد و در آن وقت»

«امیر دوست محمد خان حیات بود و من امیر شیر علیخان که در آن وقت سردار شیر علیخان،  
 «ملقب بودم و شوق پلتن و سوار و تو بخانه را بسیار داشتم روزی بوقت صبح بجا نب،  
 «موضع تره خیل علاقه کابل از برای تماشا رفته بودم دیدم همین داود شاه یک کلاه آبی،  
 «کر باسی بسر نهاده و پیراهن وزیر جامه کر باسی پوشیده و یک ریسپان (ریسمان) به کمر بسته،  
 «و یک چوب بدست دارد و پنج عدد گوسفند هار امیچر اندو نو بجوانی رسیده است و بسیار،  
 «آدم قد بلند و سپه تن (سام تن) بنظر آمد به خیال آوردم از برای پلتن و باتو بخانه بکار،  
 «است آدم ها را حکم دادم همین بچه را بیارید داود شاه هر قدر نالان شد مگر فائده پذیر،  
 «نشدید بلا حصار آور دند و پیمان لحظه لنگی زری و اسباب پوشا که ماهوت دادم و شب،  
 «خوراک های بسیار خوب دادم و خور سندنکه داشتم صبح بوقت در بار بخدمت امیر،  
 «دوست محمد خان سلام حاضر بودم، دیدم که یک مرد ریش سفید و یک زن سر سفید،  
 «به در بار آمدند و بخدمت امیر دوست محمد خان عرض نمودند که داود شاه نام پسر مایان،  
 «در اوزور و تعدی سردار شیر علیخان پسر شما آورده است پسر خود هار امیچر و اهیوم و امیر،  
 «دوست محمد خان مرحوم رو بجان من امیر شیر علیخان کرده بر سید چه سبب است؟ عرض،  
 «نمودم که داود شاه خان حاضر است استقصار نماید داود شاه خان را پیش نمودم،  
 «داود شاه خان عرض نمود که به خوشی خود ملازم سردار شیر علیخان شده ام مرا به،  
 «زور نه آورده است هر قدر پدر و مادر دارد شاه در نزد داود شاه گریه و زاری کردند پامایان،  
 «بر وید، بسبب آنکه داود شاه جای آرام و استراحت یافته و از گوسفند چرانی،  
 «خود راها داشته با مادر و پدر خود نرفت مادر و پدر داود شاه نالان بخانه خود رفته،  
 «و داود شاه را تعلیم سبق آموختم، بعد آن در پلتن ملازم نمودم تا آنکه الحال پدر چه،  
 «سپاه سالاری رسیده است و کل فوج افغانستان ماتحت داود شاه میباشد دیروز از دیوانخانه،  
 «بر حرم سرار فتم دیدم یک زن ضعیف العمر و کهن سال و سر سفید پیراهن که خواب سرخ،  
 «بسیار اعلی افغانی که تا پاشنه پامی باشد دراز پوشیده و بولیها از طلا، سرخ بحد سینه کویک،  
 «نموده و کره های مرصع بدست نموده و شال سفید سنگین بسر کرده، بروی من آمده،  
 «سلام داده احوال پرسى نمودم گفتند: که والدۀ سپاه سالار داود شاه میباشد بعد آن،  
 «من امیر شیر علیخان بعد از احوال پرسى از ان والدۀ داود شاه فرمودم: ای والدۀ،  
 «داود شاه آن روز خوب بود که شما و شوهر شما به احوال افلاس در نزد امیر دوست،  
 «محمد خان مرحوم آمده بودید از برای خلاص داود شاه و یا حالا خوب است که با این،

«زیب و زینت آمده اید؟ همین قدر امیر شیر علیخان فرمود و بعد آن به دیگر گفتگوها  
مشغول شد.»

احداث شیرپور - شهر امیر شیر علیخان بعد از بنک در سال ۱۲۸۶ از سفر هندوستان  
نویساده امیر شیر علیخان برگشت در قطاریک سلسله اصلاحات در سال ۱۱۸۷ (۱۸۷۰)  
بفکر احداث شهر و قشله جدید نظامی افتاد پیدا شدن این مفکوره در تاریخچه بالا حصار  
اهمیت بسیار دارد زیرا روی این نظریه باید مقرر پادشاهی و کانون مرکزیت اداری  
او قلعه تاریخی بالا حصار از زاویه جنوب شرقی کوه شیر دروازه به دامنه تپه بی بی مهر و  
منتقل شود و بعد از قرن های طولانی روی یک مفکوره جدید سوق العجیشی و ایجابات  
حیات اجتماعی و درباری نسبتاً تازه تر مقرر نگذارد گانی درباری و مقرر پادشاهی  
از یک گوشه به گوشه دیگر کابل تغییر کند.

شبه نمی نیست که وجود دیوارهای قدیم و بقایای آبادی های دوره های پیش از اسلام  
که شمه از آن در صفحه های قبل همین جلد در آغاز جلد اول ذکر شده است ثابت میسازد  
که از نظر موقعیت بالا حصار روی یکی از گوشه های قدیم شهر کابل قرار داشت  
و پادشاهان و سلاله ها از دوره های بفتلی از قرن ۵ مسیحی به بعد تا زمان رتبیل شاهان  
و ظهور دین اسلام و بعد از آن تا دوره دوم امارت امیر شیر علیخان یکی بعد دیگری  
در همین قلعه تاریخی سلطنت و پادشاهی کردند و مقرر تخت گاه ایشان همین حصار  
کهن بود.

افکار تجدید پسندی امیر شیر علیخان مخصوصاً در دوره دوم امارت آنهم بعد از  
سفر هندوستان باعث شد که قشله نظامی که شهر جدید و عمارت های نو مخصوص  
دیوان و دفتر و جای دربار و هایشگاه پادشاهی در ماحول تپه بی بی مهر و بسازد.  
البته جای تردید نیست که پیش از عهد امیر شیر علیخان تقریباً ۳۰ سال قبل  
در زمان امارت اول پدرش امیر دوست محمد خان و غوغائی که با آمدن شاه شجاع  
وانگلیس ها برخواست مکناتن وزیر مختار و ایلچی فرنگی بنای قشله بی بی را در جاورت  
تپه بی بی مهر و گذاشت که حین تخلیه کابل از قوای انگلیس از طرف غازی ها آتش  
زده شد.

امیر شیر علیخان به همین نواحی که از کوه های آسه مائی و شیر دروازه در  
افتاده و سر کوب بلندی نداشت بفکر احداث شهر نوی افتاد و بنام خود آنرا

(شیرپور) نام نهاد امیر شیر علیخان اصیلا در نظر داشت که یک قشله بزرگ برای سپاه در مجاورت دامنۀ جنوبی تپه بی بی مهر و بسازد و فراز تپه را برای حرم سرای و قصر سلطنتی خود تخصیص دهد و بعد در پیرامون بیرونی قشله آهسته آهسته شهری را وسعت بدهد ولی پیش آمدهای غیر مترقبه داخلی و خارجی وفات ولیعهد عبدالله جان، برهم خوردن تعادل سیاسی، دامنۀ امارت وی را کوتاه ساخت و از نقشه هائی که کشیده بود جز قشله چیز دیگر آباد نشد و امیر شیر علیخان و حتی فرزندش امیر محمد بعقرب خان در همان بلاحصار دوره های پادشاهی خویش را به پایان رسانیدند و فکر احداث قصر جدید شاهی برای امیر عبدالرحمن خان ماند که در همان ناحیه شیرپور ولی نزدیک تر به مجرای رودخانه کابل بنای ارگی را گذاشت که تا حال موجود است. قشله شیرپور که از طرف امیر شیر علی خان احداث و آباد شد شکل مستطیلی داشت که طول دیوار آن از شرق به غرب (۲۶۵۰) گز یا کمی بیشتر از یک میل و عرض آن از شمال به جنوب (۱۰۰۰) گز بود و در امتداد ضلع جنوب قشله که رخ طرف شهر باشد یک سلسله بارک ها ساخته شده بود که بام آنها هموار بود و در امتداد جنوبی لب بام ها را دیواری به بلندی ششفت تیر کش ها کشیده بودند در مقابل دیوار خارجی ضلع جنوبی قشله خنثی به عرض ۲۰ فوت حفر کرده بودند که معمولاً خشک می بود و در مواقع ضرورت بدان آب میرسانیدند. بلندی دیوارهای قشله به ۱۶ فوت میرسید و حد به حد برج های نیمه مدوری داشت که تیر کش های مخصوص فیروز آباد در آن ها کشیده شده بود و ۵ فوت پایان تر از سردیوارها گردش آگاهی برای سپاهیان گذاشته بودند.

بارک های داخل قشله عبارت بود از خانه های بزرگ مستطیل شکل به طول ۹۰ و عرض ۶۰ فوت. برای آتش افروختن در زمستان هادر هر بارک چهار بخاری دیواری گذاشته بودند که دوی آن در دو انتها الیه و دوی دیگر در فاصله ربع دیوارها قرار داشت هر بارک از خود زینۀ می داشت و متصل زینۀ ها اطاق کوچکی به ساحه ۱۵ در ۱۶ فوت وجود داشت که در آن بهره دار بارک اقامت میکرد.

در امتداد داخلی ضلع شمالی قشله بر نده می به عرض ۱۲ فوت با پایه ها و کمان ها از خشت پخته و گل بنظر می خورد: صحن قشله میدانی بود وسیع که برای مشق و تمرین یکبار میسر است.

توطئه علیه امیر شیرعلی خان از طرف یکی از برادرانش سردار محمد حسین خان. جمله برادران امیر شیرعلی خان سه تن به نام های سردار محمداسلم خان سردار محمد حسن خان و سردار محمد حسین خان هم یاد شده که بر حسب تحقیقات دانشمند فاضل بنا غلی رشتیا با یک برادر دیگر سردار محمد قاسم خان و سه دختر از طرف مادر به بی بی گوهری بیوه شاه محمود سدوزائی نسبت میشوند (۱) بعد از اینکه

سردار شیرعلی خان در ۱۲۷۸ بعد از وفات پدر در هرات اعلان پادشاهی کرد مانند برخی دیگر

از برادران چون سردار محمد اعظم خان، سردار محمد اسلم خان یکی از برادران دسته فوق الذکر هم راه مخالفت پیش گرفت و در هزاره عملاً داخل اقدامات شد. اینجابه جریان ونحوه مخالفت های سردار محمد اسلم خان و برادرانش با امیر شیرعلی خان کاری نداریم و بحثی است جداگانه ولی ناگنبد باید بگویم که میان دسته برادران منذ کورد در طول سال های بعد هم بسا امیر شیرعلی خان خوب شده و اینکه امیر از ایشان چه زیر نظر خود در کابل و چه در همکاری پسرش سردار محمد یعقوب خان از آنها اعزاز میگردید، ایشان در دنگ کینه توزی نمودند، چنانچه بالاخره دو نفر ایشان سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسن خان در اثر دخالت در قتل سپه سالار فرامرزخان در فرآه محبوس و نظر بند شدند و برادر سوم سردار محمد حسین خان که سمت حاکی شهر کابل را داشت طرح توطئه مدهشی را علیه امیر شیرعلی خان در خانه خود چید.

چون متأسفانه آرزوی پادشاهی در میان شهزادگان سدوزائی و محمد زائی که از مادرها علیحده بودند بر وفق ایجابات میرائی و مخالفت های باهمی مادران خود آنها بعد اخر عمومیت داشت و علت تمام بدبختی های داخلی افغانستان و جنگ ها و خون ریزی ها از آن ناشی شده است، سردار محمد اسلم خان و برادرانش هم دایماً

در فکر بودند که بچه امیر شیرعلیخان و دستگاه سلطنت او را از میان بردارند و خود به پادشاهی برسند. بنا علیه چهار کابل و چه در هرات و فراه هر جا بودند در صدر طرح نقشه‌هایی بودند که ایشان را به مطلب نزدیک سازد.

باری پس از اینکه سپه سالار فرامرزخان در فراه در خیمه سردار محمد اسلم خان بقتل رسید و در نتیجه سردار مذکور و برادرش سردار محمد حسن خان مجبوس شدند و بنا بود که آنها را به کابل بفرستند برادر سوم شان سردار محمد حسین خان که سمت حاکمی شهر را داشت بنا گذاشت که بر مهمانی امیر شیرعلیخان را در خانه خود بخواند و با احتراق دبه های باروت که در زیر زمینی منزل خود مخفی ساخته بود پادشاه و برخی از رجال قریب وی را نابود سازد. قرار یکه در افواه مشهور است، قضیه را کنیز که خانه سردار به امیر شیرعلیخان رسانید و چون بعد از از تحقیق حقایق ثابت شد امیر از کشتن برادر اندران خود داری نتوانست.

« شرح این قضیه جانسوز آنکه فی مابین سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسین خان برادرش که حاکم کابل و بحضور سرکار با کمال اعتبار و در عین اعتماد بود چنان قرار داده شده بود که باید در یک تاربخ سر کار والا در کابل و فرامرزخان سپه سالار رادر لشکر گاه بقتل برسانند، البته بهمین تدبیر نوبت سلطنت بنام نامی مازده خواهد شد چنانچه تدبیر قبل سپاه سالار را قبلا در قید تحریر در آورده بودم لاکن قتل سرکار خدا جوی را بدینگونه انجام داده بودند که سرکار والا در دیوان خانه خود مهمانی فرمایند زیرا که در زیر خانه زمینی داشت و مهمانی را شب برسانند و زیر زمینی را از دبه های بارود و تخته های نمک و کنده سنگ های بزرگ که قاعده نقب است بر سازند و دهن زیر زمینی را قیر ریزند و مستحکم کنند و فلیته نقب را از خانه کنار که گمان کس نباشد بر آرند و در موعده مقررری آتش بدهند و خود را دور دارند تا سرکار اقدس با چند نفر خدا متکار حضور شان تلف شوند چنانچه بقرار تحریر جمیع تدبیر های خود را انجام داده بودند اما تدبیر شان در باره سالار مطابق آمد و سالار را به قتل رساندند و در باره سرکار که ظل الله و نیت بخیر و خدا جوی بودند و پادوست و دشمن رفتار خوبی می نمودند و با خاق خدا روت و واسات

«می گردند تدبیرشان برعکس افتاد. مختصر کلام در همان موعد مقررگی که»  
 «باید شب مذکور به و عده های خود وفا کنند سردار محمد حسین که بسیار»  
 «معتبر و خواستگار سرکار بودند سرکار اقدس را تکلیف مهمانی کمر دزیرا»  
 «در بنوقت پنج نفر خد متکار خاص که دایم مامور حضور بودند حاضر آمدند»  
 «و سرکار والا را پریشان دیدند در اندیشه افتادند که صدر اعظم که بزرگ»  
 «وزرا و بزرگترین خد متکاران بودند از جای برخاسته دست با ارب عرضه داشت»  
 «نمودند و سبب کدورت را از حضور فیض ظهور و لا خواهش کردند. لمانه نوز بندگان»  
 «شهریاری سخن فرموده بودند که يك عریضه مختصر بی نام و نشان بحضور بندگان اقدس»  
 «رسید شرح همان قضیه را که کنیز در حرم سرای عرض اقدس رسانند. بود تقریر کرده»  
 «بود داخل عریضه نموده بود بعد از آن سرکار والا تبار آمدن کنیز را در حرم سرای به»  
 «صدر اعظم و دیگران بخلوت مرحمت فرمودند. در همین فرصت سردار محمد حسین خان»  
 «بحضور انور رسید و تکلیف مهمانی را عرضه داشت نمود بندگان سرکار از روی تدبیر»  
 «خود را ناخوش قرار دادند و عده را برود دیگر موقوف فرمودند لاکن از کدورت بسیار»  
 «طبیعت سرکار کشاره نمیشد و بانندیشه دور دراز افتاده لحظه به لحظه مزاج سرکار»  
 «دگرگون میشد و غضب بروی مستولی میشد اما از کمال بزرگی صبر مینمودند و عاقبت»  
 «متوجه تحقیق شدند در مردمان فویم و نکته رس و رموز فهم جهت تحقیق مقرر نمودند با»  
 «وجود آن یقین سرکار اقدس حاصل بود زیرا که دایم عریضه فرامرز خان سپاه سالار از»  
 «سردار محمد اسلم خان شکایت فرستاده منظور حضور میشد اما بندگان سرکار بزرگان»  
 «در صبر می افزودند قضا را ازین قضیه هفت روز گذشته بود که عریضه افسران سبزوار»  
 «رسید و خبر قتل سپاه سالار در عریضه درج بود به مجرد بکه عریضه از حضور بندگان»  
 «اقدس گذارش یافت آتش غضب در کانون دلش شعله زدن گرفت و طاقت طاق شد»  
 «و صبر و تحمل بوجود مبارك باقی نماند و فوراً سردار محمد حسین خان را بحضور»  
 «طلب کرده عریضه افسران سبزوار را نشان داد. سردار محمد حسین خان انکار»  
 «کردند و عرض نمودند که غلام در کابل بحضور بندگان اقدس میباشم ازین قضیه»  
 «آگاه نیستم بندگان اقدس امر فرمودند که سردار محمد حسین خان و برادر کوچک»  
 «شان محمد قاسم خان را محبوس دارند و چند خد متکاران حضور را بادو کمپنی»  
 «بلتن که عبارت از دو صد نفر باشد در جای سردار محمد حسین خان امر کردند»